

## محمد رضا کاشانی



بزرگ با فرق ضاله به ویژه نخله بهائیت و نیز تعامل و همکاری وی با مر حوم آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و نیز جمعیت فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی، از فصول در خور توجه و شاخص در زندگی اوست. آیت‌الله تقوی شیرازی از بزرگانی بود که در شرایط گوناگون، به هیچ روی از فریضه امر به معروف و نهی ا منکر غفلت نداشت و این امر چندین بار موجب دستگیری او را فراهم نمود. آن بزرگوار در ۲۴ شهریور ماه ۱۳۴۸ تهران در فانی را وداع گفت. «جوان» افتخار دارد تا در سالروز رحلت این مجاهد بزرگ و در تبیین منش سیاسی و اجتماعی او، با فرزند ارجمندش جناب جنت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالعلی تقوی شیرازی گفت‌ووشنودی را به انجام رسانیده است و آن را به تاریخ پژوهان ارجمند تقدیم می‌دارد.

■ ■ ■

از اولین خاطراتی که جنابعالی از فعالیت‌های سیاسی مر حوم پدر تان دارید، بیان بفرمایید. جنابعالی در چه مقاطعی، شاهد اقدامات سیاسی ایشان بوده‌اید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدمتان عرض کنم که بنده فرزند نهم ایشان هستم و در ۴۰ سالگی ایشان به دنیا آمدم و قهراً در دوره فعالیت‌های ایشان، ستم خیلی پایین بود. با این همه، مثلثا یاد است کلاس چهارم دبستان بودم که مر حوم شهید نواب صفوی، مر حوم ذوالقدر، مر حوم واحدی و چند نفر دیگر به منزل ما آمده بودند. علمای تهران و شهرستان‌ها هم آمدند. مر حوم آیت‌الله اشیح محمد کاظم شیرازی که پدرم می‌گفتند: اگر ایشان زنده می‌ماند، آقای بروجردی به مر حعیت نمی‌رسید، مر حوم آیت‌الله اقا سید عبدالله شیرازی که در مشهد بودند، وردشان ابتدا به منزل ما بود و از همین جا هم به مشهد رفتند. چهره‌هایی چون مر حوم آیت‌الله خوانساری، مر حوم آیت‌الله حاج آقا رضی حائری، مر حوم آیت‌الله فیضی قزوینی، مر حوم آیت‌الله مطهری و… به منزل ما تشریف می‌آوردند.

و اما فعالیت‌های ایشان، در خیابان سلسبیل بهائی‌ها زیاد بودند. مر حوم پدر در تهران جلسات سیار داشتند. به ایشان اطلاع رسید که در آنجا بهائی‌ها می‌آیند، جلسات آنجا را متعدد کردند. آقای اعتمادزاده که از منبری‌های نمر و یک‌تهران بود، در این جلسه بنبر می‌رفت. یادم هست در همان روزها، یک خانم و آقای بهائی آمدند و مسلمان شدند و اسمشان را فاطمه و محمد گذاشتند. هم‌زمان با توده‌ای‌ها مبارزه می‌کردند. یادم هست در کار خاتمه چیست سزاری در نزدیکی تبرک مسافربری جنوب، بارها جلسات گذاشتند، چون شنیده بودند توده‌ای‌ها بهائی‌ها در آنجاها بسیار فعالیتند. الحمدلله آن جلسات بسیار منشا اثر بودند. جلسات اتحاد مسلمین داشتند که در سراسر تهران سیار بود. مدت‌ها با آقای کاشانی رفاقت نزدیک داشتند…

**از آغاز و انجام رابطه مر حوم پدر تان با مر حوم آیت‌الله کاشانی چه خاطراتی دارید؟ به ویژه در دوران نهضت ملی.**

خود من، مر حوم آیت‌الله کاشانی را به یاد ندارم، ولی برحسب آنچه برادرانم گفته‌اند، ایشان هنگامی که به ایران آمدند و از طرف انگلیس تحت تعقیب بودند، سه روز و سه شب در منزل ما مخفی بودند. روزی هم که می‌خواستند بروند عمامه سفید بپچیدند! بعدها که در جریان نهضت ملی ایشان رئیس مجلس شدند، مر حوم والد می‌گفتند: الان دیگر وقتش است که درباره اجرای احکام اسلام کاری کنیم، اما در طرف مقابل، کسانیکه در اطراف مر حوم آقای کاشانی بودند، روی مسئله نفت حساسی بودند…

**خود ایشان هم معتقد بود اول باید تکلیف نفت را معلوم کرد و بعد سایر قضایا را.**

مر حوم پدر می‌گفتند: اول باید حساب دین را درست کرد و بعد که دیدند حرفشان اثری ندارد، فاصله گرفتند، نه اینکه قهر کنند، احترام می‌گذاشتند و شأن ایشان را هم بسیار رعایت می‌کردند، اما فاصله گرفتند چون البته و البته درستش هم همین است. در قرآن هم دین در پسر اول است و مسائل دیگر پس از آن هستند.

**مر حوم عموی شما آقای ابراهیم گلستان در کتاب «نوشتن با دوربین» درباره آیت‌الله کاشانی، از زبان پدر تان تعبیری را نقل کرده است. این نقل چقدر واقعی است؟**

شاید الان حدود ۲۵ سال است که آقای گلستان را ندیده‌ام. به جنبه سیاسی قضیه کار ندارم، ولی آدم حزی بود. بسا اینکه از تیب روشنفکر و متجدد هم بود پیش مر حوم پدر می‌آمد و خیلی به ایشان ارادت داشت. تعبیر ایشان را در آن کتاب دیده‌ام که تند است، ولی تعبیری که من کرده‌ام درست‌تر و محترمانه‌تر است. یک بار مر حوم والد گفتند: وقتی آیت‌الله کاشانی در بیمارستان بودند، به دیدنش رفتم، وقتی هم که از دنیا رفتند، پشت سر جنازه ایشان تا حضرت عبدالعظیم رفتم! این‌طور حرمت ایشان را نگه می‌داشتند. می‌گفتند: در اثر اینکه پیاده تشییع جنازه ایشان رفتم، سه روز در منزل افتادم! به هر حال به جنبه دینی مر حوم کاشانی اعتقاد داشتم، اما در زمینه سیاسی طرز تفکر ایشان را نمی‌پسندید، هم وظیفه خودشان را انجام می‌دادند و هم خط خودشان را روشن می‌کردند. به هر حال در تمامی مبارزات دوران خودشان با جریانات غیردینی و



مر حوم آیت‌الله سیدهدایت‌الله تقوی شیرازی در کتابخانه منزل شخصی

## درد

**آیت‌الله کاشانی هنگامی که به ایران آمدند و از طرف انگلیس تحت تعقیب بودند، سه روز و سه شب در منزل ما مخفی بودند. روزی هم که می‌خواستند بروند عمامه سفید بپچیدند! بعدها که در جریان نهضت ملی ایشان رئیس مجلس شدند، مر حوم والد می‌گفتند: الان دیگر وقتش است که درباره اجرای احکام اسلام کاری کنیم، اما در طرف مقابل، کسانیکه در اطراف مر حوم آقای کاشانی بودند، روی مسئله نفت حساس بودند**

### جلوه‌هایی از منش سیاسی و اجتماعی آیت‌الله سیدهدایت‌الله تقوی شیرازی در جفته گوی «جوان» با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالعلی تقوی شیرازی

# بی‌باکانه نهی از منکر می‌کرد

استعماری، حضوری فعال داشتند که تفصیل آن مجال زیادی را می‌طلبد.

**و اما فعالیت‌های ایشان، در خیابان سلسبیل بهائی‌ها زیاد بودند. مر حوم پدر در تهران جلسات سیار داشتند. به ایشان اطلاع رسید که در آنجا بهائی‌ها می‌آیند، جلسات آنجا را متعدد کردند. آقای اعتمادزاده که از منبری‌های نمر و یک‌تهران بود، در این جلسه بنبر می‌رفت. یادم هست در همان روزها، یک خانم و آقای بهائی آمدند و مسلمان شدند و اسمشان را فاطمه و محمد گذاشتند. هم‌زمان با توده‌ای‌ها مبارزه می‌کردند. یادم هست در کار خاتمه چیست سزاری در نزدیکی تبرک مسافربری جنوب، بارها جلسات گذاشتند، چون شنیده بودند توده‌ای‌ها بهائی‌ها در آنجاها بسیار فعالیتند. الحمدلله آن جلسات بسیار منشا اثر بودند. جلسات اتحاد مسلمین داشتند که در سراسر تهران سیار بود. مدت‌ها با آقای کاشانی رفاقت نزدیک داشتند…**

**از آغاز و انجام رابطه مر حوم پدر تان با مر حوم آیت‌الله کاشانی چه خاطراتی دارید؟ به ویژه در دوران نهضت ملی.**

خود من، مر حوم آیت‌الله کاشانی را به یاد ندارم، ولی برحسب آنچه برادرانم گفته‌اند، ایشان هنگامی که به ایران آمدند و از طرف انگلیس تحت تعقیب بودند، سه روز و سه شب در منزل ما مخفی بودند. روزی هم که می‌خواستند بروند عمامه سفید بپچیدند! بعدها که در جریان نهضت ملی ایشان رئیس مجلس شدند، مر حوم والد می‌گفتند: الان دیگر وقتش است که درباره اجرای احکام اسلام کاری کنیم، اما در طرف مقابل، کسانیکه در اطراف مر حوم آقای کاشانی بودند، روی مسئله نفت حساسی بودند…

**خود ایشان هم معتقد بود اول باید تکلیف نفت را معلوم کرد و بعد سایر قضایا را.**

مر حوم پدر می‌گفتند: اول باید حساب دین را درست کرد و بعد که دیدند حرفشان اثری ندارد، فاصله گرفتند، نه اینکه قهر کنند، احترام می‌گذاشتند و شأن ایشان را هم بسیار رعایت می‌کردند، اما فاصله گرفتند چون البته و البته درستش هم همین است. در قرآن هم دین در پسر اول است و مسائل دیگر پس از آن هستند.

**مر حوم عموی شما آقای ابراهیم گلستان در کتاب «نوشتن با دوربین» درباره آیت‌الله کاشانی، از زبان پدر تان تعبیری را نقل کرده است. این نقل چقدر واقعی است؟**

شاید الان حدود ۲۵ سال است که آقای گلستان را ندیده‌ام. به جنبه سیاسی قضیه کار ندارم، ولی آدم حزی بود. بسا اینکه از تیب روشنفکر و متجدد هم بود پیش مر حوم پدر می‌آمد و خیلی به ایشان ارادت داشت. تعبیر ایشان را در آن کتاب دیده‌ام که تند است، ولی تعبیری که من کرده‌ام درست‌تر و محترمانه‌تر است. یک بار مر حوم والد گفتند: وقتی آیت‌الله کاشانی در بیمارستان بودند، به دیدنش رفتم، وقتی هم که از دنیا رفتند، پشت سر جنازه ایشان تا حضرت عبدالعظیم رفتم! این‌طور حرمت ایشان را نگه می‌داشتند. می‌گفتند: در اثر اینکه پیاده تشییع جنازه ایشان رفتم، سه روز در منزل افتادم! به هر حال به جنبه دینی مر حوم کاشانی اعتقاد داشتم، اما در زمینه سیاسی طرز تفکر ایشان را نمی‌پسندید، هم وظیفه خودشان را انجام می‌دادند و هم خط خودشان را روشن می‌کردند. به هر حال در تمامی مبارزات دوران خودشان با جریانات غیردینی و

# تاریخ

کفتدوگو۸۸۴۹۸۴۳۸

که مسائل اجتماعی را با مسائل شخصی خلط نمی‌کردند.

**گرچه اشار‌های به روابط‌شان با آیت‌الله بروجردی کردید، اما بفرمایید با مراجع و علمای زمان خودشان چه مناسباتی داشتند و شما از این روابط چه خاطراتی دارید؟**

خاطرم است قرار بود در واتیکان مسجدی ساخته شود و آنها جلوی آن را گرفته بودند. ایشان گفتند: اگر واتیکان بخواهد در اینجا جایی به عنوان مکان مذهبی برای خودش درست کند، ما مانع می‌شویم! در آن دوره، مجله ترقی این مطلب را منعکس کرد.به یاد می‌آورم مکتب اسلام از مجله‌ای انتقاد کرده بود و آن مجله، نشریه مکتب اسلام را تعطیل کرد. در آن دوره، قدرت بسا غیرمذهبی‌ها بود. آیت‌الله سبحانی شکوه‌ای کردند و ما آن را به مرحوم پدر رساندیم. اقا اعتراض را منتقل کردند و رئیس مجله را خواستند. آنها نماینده‌ای فرستادند. ایشان خیلی محکم از آن فرد خواستند باید این منع را بردارید و الحمدلله اثر کرد و مکتب اسلام دوباره راه افتاد، چون تنها مجله شیعه در کل ایران، مجله مکتب اسلام بود و در آن زمان ۱۲۰ هزار تیراژ داشا! مقالات آن را هم بزرگانی مثل آقای مکارم و آقای سبحانی می‌نوشتند.

خاطرم است آقای بروجردی تازه فوت کرده بودند و حاج محمدحسن احسن – که کاتب خاص آقای بروجردی بود – در مکتب اسلام دفتر داری می‌کرد. چند بار که به مناسبت‌های مختلف به آنجا رفتم، دیدم ایشان مشغول کتابت و اینگونه کار هاست. به هر حال در آن دوره، جلو ممنوعیت مجله مکتب اسلام را هم گرفتند و گذاشتند ادامه پیدا کند. این درخواست در شرایطی بود که هم حریت خود را اعمال می‌کردند و ثابت کردند که احتیاجی به مسئولان و مأموران رژیم ندارند و هم آنان را در رودربایستی قرار دادند. کلاً خرج ایشان از دربار و حکومت جفا بود.

**با کدام یک از مراجع و علمای زمان خودشان صمیمی تر بودند و چرا؟**

با آیت‌الله بروجردی بسیار صمیمی بودند و دیدنشان می‌رفتند و گفت‌وگو داشتند. داستان جالبی به خاطرم آمد. مر حوم واد، اگر دنبال چیزی را می‌گرفتند، خیلی سفت و سخت پای آن می‌ایستادند. یادم است یک حمام سجاد بود که در راهروی انتظارش، زن و مرد باهم می‌نشستند! ایشان این را که فهمیدند، به اعتراض آمدند به قم و در آنجا بر من – که در قم زندگی می‌کردم –وارد

علاقه مذهبی داشت؟ بیشتر سیاستش بود، مثلاً منزل مر حوم شیخ عباسعلی اسلامی هم رفت. خانه علمای دیگر هم می‌رفت.

البته امینی رابطه‌اش با علما خوب بود، ریشه‌های خانوادگی مذهبی داشت و مادرش فخرالدوله بود…

بله، نوه مظفرالدین‌شاه بود. وقتی مجلس را تعطیل کرد، گفتند: آدم جلان زاده به دایسی‌اش می‌رود و به تقلید از دایی‌اش محمدعلی شاه، مجلس را تعطیل کرد! خودش گفت: جلان زاده به پدربزرگش می‌رود که مشروطه را درست کرد!

**شما در آن دیدار بودید؟**

خیر، بنده در نجف بودم. بعد که آمدم دیدم در روزنامه‌ها خبر آن نوشته‌اند. مر حوم پدرمان با اینها به‌شدت فاصله داشتند و می‌فرمودند: بسیاری از رجال پول‌های زیادی برایم آوردند و نگرفتم، چون کسی که می‌خواهد زبانش با باشد، باید دستش کوتاه باشد! اگر دست جلو آمد، زبان در کام قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌تواند انتقاد کند. خاطرم هست کلاس چهارم دبستان بودم که آقای فلسفی در مسجد شاه منبر رفت. ایشان را از منبر پش کیندند و خانه‌نشین شد…

**در همان دوره‌ای که ضد بهائی‌ها صحبت می‌کرد؟**

ضد بهائی‌ها و توده‌ای‌ها. آن روزها توده‌ای‌ها خیلی فعال بودند. انصافاً چه منبری هم می‌رفت، اعوجبه‌ای بود. در همان روزها همراه با پدر به منزل شریف‌امامی رفتم. شریف‌امامی هم خیلی احترام کرد. مر حوم پدر پرسیدند: «خطیبی بالاتر از فلسفی وجود دارد؟» جواب داد: «نه». سؤال کردند: «پس چرا او را ممنوع المنبر کردید؟» برای اتمام حجت رفته بودند. بعدها که این قضیه را برای آقای فلسفی نقل کردم، خیلی تعجب کردند. بعد از ممنوع المنبر شدن، اولین منبری که رفت به دعوت مر حوم پدر و در مسجد امام زمان (عج) بود. یادم است ایشان را با سلام و صلوات و چراغ زنبوری آوردند. شاهرش سر کوچکه در دار بود. تا آخر هم همین جا بود و در همین جا هم فوت کرد. رابطه مر حوم پدر با آقای فلسفی خوب بود، ولی زیاد قوی نبود.

**چرا؟**

شاید جهاتی در کار بود، اما در موارد حساس از ایشان پشتیبانی می‌کرد. این ادب ایشان بود. حتی با کسانی که خوب نبود، وقتی صحبت به لباس روحانیت و روحانی می‌رسید، جانب‌داری می‌کرد. آقای فلسفی باورش نمی‌شد بعد از ممنوع المنبر شدن ایشان، مر حوم پدر ما به این خاطر پیش کسی رفته باشد، چه رسد به شریف‌امامی! چون همانطور که اشاره کردم، این دو رابطه خیلی گرمی با هم نداشتند. مر حوم پدر ما ویژگی بسیار ممتازی داشتند که مسائل شخصی را از مسائل اجتماعی کاملاً تفکیک می‌کردند. کار بسیار دشواری است و اکثر افراد قادر نیستند این کار را انجام دهند. پیداست ریاضت نفسی ایشان خیلی زیاد بوده است.

**از مصادیق این موضوع موردی به خاطر دارید؟**

موارد عده‌به‌دود. نماز میتی بود که تهران که منحصر به این کار را انجام دهد. شاید رابطه آن آقا با مر حوم پدر ما، حتی به سلام و علیک هم نمی‌رسید. شخصیت آقا خیلی از آن فرد بالاتر بود، ولی ایشان خودش را شکست و به آن اقا گفت: شما نماز بخوانید من افتدا می‌کنم. بر ایام اینگونه بر خورده‌ای ایشان درس بود

# جوان

نماز را برگزار می‌کردند. حتی مقید بودند بابرهنه بروند و در زمستان‌ها پاهایشان سرمازده می‌شد. سعی داشتند تا در اینگونه مراسم‌ها، به تمام مستحبات آن عبادت عمل کنند.

**غیر از برگزاری نماز عید فطر، مقید به انجام کدام مراسم و بزرگداشت از مناسبت‌های دینی بودند؟**

بسیار مقید به برگزاری ولادت‌ها، مخصوصاً ولادت حضرت و علی‌عصر (عج) و عزاداری‌ها بودند. حتی کارت دعوت هم که برای اینگونه مراسم می‌آمد، همه را می‌رفتند، از جمله مسجد صدریه، مسجد جلیلی و سایر مساجد تهران.

**در علمای تهران بیش‌تر با چه کسانی مر اواده داشتند؟**

تقریباً یکسان و در حد مر اواده عادی، اما علمای شیراز و دوستان سابقشان گاهی اینجا می‌آمدند مثل آقای شریعت شیرازی، آقای تقی ارسنجانی و آسید حسام‌الدین فال اسیری و دیگران.

**در رفتار یا عموماً چه مواردی را ملاک و میزان ارتباطات خود قرار می‌دادند؟**

در رفتار و گفتار‌شان صریح بودند، اما با کسانی که عقلاًشان بیشتر بود، با ملاحظه بیشتری صحبت می‌کردند. هر چیزی را که خلاف دین بود، علناً تشریح می‌زدند. مردم هم می‌دانستند که ایشان وقتی درباره امری با مسئله‌ای، تذکری می‌دهد و تشریح می‌زند، خودش اول عامل به آن است.

**نفوذه‌شان در این محدوده محلی چقدر بود؟ تأثیرشان در این منطقه تا چه مدت باقی بود؟**

نفوذه‌شان تا مدت‌ها بود. بنده به مسجد که می‌رفتم در فضایی کار ایشان، کارم را ادامه می‌دادم. ایشان با تمامی اهل محل، بسیار مهربان بود. در مسجد بچه‌های کوچک، دوش جمع می‌شدند و دستش را می‌پوسیدند. در کمتر محله‌ای اینطور صحنه‌هایی دیده می‌شود. سساکنان محل. هم دوستش داشتند و هم از ایشان حساب می‌بردند. حضرت امام‌صادق(ع) خطاب به کسی که در اهواز منصبی داشت نامه‌ای می‌نویسند و می‌فرمایند:

«ترمش داشته باش و ضعف و شدتی که در آن تجاوز نباشد.» بسیار عبارت عجیبی است و این خصیصه در ایشان بود. در عین حال که بسیار صریح بودند، بسیار هم سریع‌الناظر بودند و با کوچک‌ترین چیزی، آشکشان در می‌آمد حتی در مورد ما هم اگر تخلفی می‌کردیم همان‌طور شدید برخورد می‌کردند که با دیگران، منتها ما ملاحظه می‌کردیم که کار به عما نکشد!



آیت‌الله تقوی شیرازی در حال ایراد خطبه‌های یکی از نماز‌های عیدفطر

**در موضوع تربیت فرزندان، چه شیوه‌هایی را اعمال می‌کردند؟ خود چنانچه‌الی در این‌باره چه خاطراتی دارید؟**

طلبه شدن بنده در ابتدا به زور بودا چون اخوان دیگ بنده طلبه نشده بودند و پدر تمایل داشتند دست من که آخری بودم، طلبه شوم. به همین دلیل موقعی که بیرون می‌رفتم، گاهی روی سرم عمامه می‌گذاشتند و با همان به کوچم می‌رفتند! مدتی کشمش داشتیم و بعد الحمدلله خودم علاقه‌مند شدم و ادامه دادم.

**از واکنش‌های ایشان در نهضت روحانیت در سال‌های ۴۱ و ۴۲ چه خاطراتی دارید؟ ایشان در آن جنبش تاچه حدی وارد شدند و همراهی کردند؟**

اولین اعلامیه‌ای که علیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی داده شد، امضای ایشان در آخر امضای همه که حدود ۵۰ امضا بود، هست…

**در سال ۴۱؟**

بله، از همان ابتدا در صحنه بودند. بعد یک اعلامیه جداگانه‌ای دادند که عبارت «العلماء ورثة الانبیاء» در صدر آن بود. البته بنده به این روایت نقد دارم، اما منظور این است که به این روایت استناد کردند و به شاه و دستگاه صراحتاً می‌شدند.

**نمازهای عید فطر ایشان در آن زمان، در تهران مشهور بود. از خاطرات آن**

**نکاتی را بفرمایید.**
نگراری نماز عید فطر در تهران که منحصر به ایشان بود. آقا با شمشر می‌رفتند. خود بنده هم از سال ۴۹ به جای ایشان می‌رفتم. نمازها را در زمین گلشن برگزار می‌کردند و بعد در جایی که مدرسه باقرالعلوم جنب مسجد خداداد در خیابان عارف شمالی هست. ایشان مدت ۳۰ سال این

نماز را برگزار می‌کردند. حتی مقید بودند بابرهنه بروند و در زمستان‌ها پاهایشان سرمازده می‌شد. سعی داشتند تا در اینگونه مراسم‌ها، به تمام مستحبات آن عبادت عمل کنند.

**غیر از برگزاری نماز عید فطر، مقید به انجام کدام مراسم و بزرگداشت از مناسبت‌های دینی بودند؟**

بسیار مقید به برگزاری ولادت‌ها، مخصوصاً ولادت حضرت و علی‌عصر (عج) و عزاداری‌ها بودند. حتی کارت دعوت هم که برای اینگونه مراسم می‌آمد، همه را می‌رفتند، از جمله مسجد صدریه، مسجد جلیلی و سایر مساجد تهران.

**در علمای تهران بیش‌تر با چه کسانی مر اواده داشتند؟**

تقریباً یکسان و در حد مر اواده عادی، اما علمای شیراز و دوستان سابقشان گاهی اینجا می‌آمدند مثل آقای شریعت شیرازی، آقای تقی ارسنجانی و آسید حسام‌الدین فال اسیری و دیگران.

**در رفتار یا عموماً چه مواردی را ملاک و میزان ارتباطات خود قرار می‌دادند؟**

در رفتار و گفتار‌شان صریح بودند، اما با کسانی که عقلاًشان بیشتر بود، با ملاحظه بیشتری صحبت می‌کردند. هر چیزی را که خلاف دین بود، علناً تشریح می‌زدند. مردم هم می‌دانستند که ایشان وقتی درباره امری با مسئله‌ای، تذکری می‌دهد و تشریح می‌زند، خودش اول عامل به آن است.

**نفوذه‌شان در این محدوده محلی چقدر بود؟ تأثیرشان در این منطقه تا چه مدت باقی بود؟**

نفوذه‌شان تا مدت‌ها بود. بنده به مسجد که می‌رفتم در فضایی کار ایشان، کارم را ادامه می‌دادم. ایشان با تمامی اهل محل، بسیار مهربان بود. در مسجد بچه‌های کوچک، دوش جمع می‌شدند و دستش را می‌پوسیدند. در کمتر محله‌ای اینطور صحنه‌هایی دیده می‌شود. سساکنان محل. هم دوستش داشتند و هم از ایشان حساب می‌بردند. حضرت امام‌صادق(ع) خطاب به کسی که در اهواز منصبی داشت نامه‌ای می‌نویسند و می‌فرمایند:

«ترمش داشته باش و ضعف و شدتی که در آن تجاوز نباشد.» بسیار عبارت عجیبی است و این خصیصه در ایشان بود. در عین حال که بسیار صریح بودند، بسیار هم سریع‌الناظر بودند و با کوچک‌ترین چیزی، آشکشان در می‌آمد حتی در مورد ما هم اگر تخلفی می‌کردیم همان‌طور شدید برخورد می‌کردند که با دیگران، منتها ما ملاحظه می‌کردیم که کار به عما نکشد!